



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۴/۲۰

نویسنده: ریچارد روبین ستاین

مترجم: سید حسام مل

امپراتوری در مقابل ایران: شما در کدام طرف هستید؟

منبع و تاریخ نشر: کونترپانچ ۲۷/۰۳/۲۰۲۶

پنجاه و هشت سال پیش در شیکاگو، من به همراه دیگر معترضان ضد جنگ در خیابان استیت به سمت محل کنوانسیون ملی دموکرات‌ها راهپیمایی کردم و به سه کشف رسیدم. اولین کشف این بود که داشتن یک مسلسل کالیبر ۵۰ ام ۲ براونینگ بسیار بزرگ سوار بر کامیون که توسط نیروهای ارتش ایالات متحده به سمت شما نشانه گرفته شده باشد، ترسناک است. دومین کشف این بود که گاز اشک‌آور سی‌اس نفیس کشیدن را بسیار سخت می‌کند. سومین کشف این بود که غیرنظامیان آمریکایی مانند ما، تابع همان امپراتوری‌ای بودند که در آن زمان مردم ویتنام را تحت سلطه خود درآورده بود. برخی از سربازان نیز این موضوع را درک می‌کردند. وقتی به آنها دستور داده شد که برای سرکوب تظاهرات به شیکاگو اعزام شوند، ۴۳ نفر از آنها - که همگی سیاه‌پوست بودند - از ترک فورت هود، تگزاس، خودداری کردند، به جرم شورش محاکمه شدند و به کار سخت در زندان محکوم شدند.

من در دهه شصت آموختم که علیرغم شعارها و شعارهای شخصی سازی شده ("هی، هی، لیندون جانسون، امروز چند کودک را کشتی؟") جنگ در هندوچین، جنگ لیندون جانسون یا ریچارد نیکسون نبود. این یک مبارزه فوق خشونت آمیز برای حفظ و گسترش امپراتوری ایالات متحده بود، و آمریکایی‌ها به عنوان جانشینان فرانسوی‌ها، حاکمان امپراتوری سابق ویتنام، عمل می‌کردند. به همین ترتیب، «جنگ انتخابی» فعلی علیه ایران که توسط ایالات متحده و اسرائیل انجام می‌شود، نه فقط ماجراجویی ترامپ یا نتانیاهو، بلکه یک کارزار امپریالیستی دیگر به رهبری آمریکایی‌ها است که این بار به عنوان جانشینان استعمارگران بریتانیایی و فرانسوی شرق میانه عمل می‌کنند. نه فقط جنگ ترامپ، بلکه جنگ امپراتوری. چرا این توصیف مهم است؟ زیرا توصیفات دیگر، مخالفان خوش‌نیت جنگ را به سمت سوءتفاهم و حمایت از درمان‌های ناکارآمد برای بیماری سیستمیکی که آن را ایجاد می‌کند، سوق می‌دهد. به عنوان مثال، اگر جنگ در ایران در درجه اول محصول خود بزرگ بینی ترامپ یا تمایل نتانیاهو برای ماندن در قدرت باشد، درمان این است که این حاکمان را با رهبران آرام‌تر، دیپلماتیک‌تر، روشنفکرتر و لیبرال‌تر جایگزین کنیم. درست است؟

غلط

کیفیت رهبری می‌تواند تفاوت ایجاد کند، اما اگر سیستمی که رهبر به آن خدمت می‌کنند امپراتوری باشد، اوسرانجام مانند یک امپراتور عمل خواهد کرد. لیندون جانسون بود که در سال ۱۹۶۴ به عنوان یک «کاندیدای صلح» لیبرال انتخاب شد و جنگی اختیاری را علیه شورشیان ویتنامی آغاز کرد که منجر به کشته شدن چندین میلیون ویتنامی و بیش از ۵۰ هزار رزمنده آمریکایی شد. یک نسل بعد، جورج دبلیو بوش، «محافظه‌کار دلسوز» که اصرار داشت «آمریکا هرگز یک امپراتوری نبوده است»، به افغانستان حمله کرد و عراق را اشغال کرد و نزدیک به یک میلیون غیرنظامی را در این مداخلات دولت‌سازی کشت و معلول کرد. جانشین بوش، باراک اوباما، نماد لیبرالیسم و دیپلماسی، بدون مجوز کنگره بیش از ۵۰۰ حمله پهپادی علیه مظنونان به تروریسم در آسیا و آفریقا انجام داد و بر تخریب و تجزیه لیبی توسط نیروهای ایالات متحده و ناتو نظارت داشت. و جو بایدن، معاون رئیس جمهور سابق او، سلاح‌ها و اطلاعات مورد استفاده برای نسل‌کشی در غزه را در اختیار اسرائیل قرار داد،

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په خیر و لولی

قطعنامه‌های ضد اسرائیلی را در شورای امنیت وتو کرد، حوثی‌های یمن را با موشک‌های آمریکایی هدف قرار داد و عملیات نظامی با برچسب «ضد تروریستی» را در ۷۷ کشور دیگر مجاز کرد. با وجود دیپلمات‌های لیبرالی مانند این افراد به عنوان اسلاف خود، جای تعجب نیست که دونالد ترامپ تصمیم گرفت به عنوان نامزد صلح برای ریاست جمهوری نامزد شود! شاید، حتی با اینکه ترامپ بیشتر در باتلاق ایران فرو می‌رود، هنوز معتقد است که می‌تواند به «جنگ‌های ابدی» که توسط «دولت پنهان» دامن زده شده است، پایان دهد. اما سبک امپراتوری خود او گواه این واقعیت است که دولتی که او ادعای فرماندهی آن را دارد دیگر یک جمهوری نیست. کاملاً واضح است که یک امپراتوری است - یک نهاد خشونت‌زا با ساختار پیچیده سیاسی، اقتصادی و نظامی که شامل حدود ۸۰۰ پایگاه آمریکایی در ۹۰ کشور، بودجه تسلیحاتی بزرگتر از بودجه ده کشور بعدی با بیشترین هزینه‌های نظامی و فهرستی از قربانیان جنگ که به میلیون‌ها نفر می‌رسد، می‌شود.

ساختار و خشونت امپراتوری

حتی حاکمی به بی‌ثباتی و خاص بودن ترامپ نیز متوجه می‌شود که نقش رهبری او تا حد زیادی توسط سیستمی که آن را در بر می‌گیرد، تعریف می‌شود. این واقعیت که این رئیس جمهور یک قوم‌گرای ملی‌گرای پرچمدار با تمایلات فاشیستی است، تبدیل او از یک صلح‌طلب بالقوه به یک جنگ‌طلب امپریالیست را بسیار محتمل می‌کند. اما این دگرگونی و جنگ‌هایی که در پی آن رخ می‌دهد، فقط تجلی شخصیت و ایدئولوژی ترامپ نیستند؛ بلکه محصول ساختار عمیق امپراتوری نیز هستند. خطوط کلی آن ساختار به خوبی شناخته شده است. نهادهای امپراتوری برای اعمال قدرت یک نخبه حاکم فراتر از مرزهای یک ملت طراحی شده‌اند تا سرزمین‌ها و مردمان کم‌قدرت‌تر را تحت کنترل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود قرار دهند. از زمان‌های قدیم، سلسله مراتب نام این بازی است، با مرکزی که بر پیرامون‌های تابع تسلط دارد و یک طبقه جنگجو که برای اعمال آن سلطه توانمند است. امروزه، نخبگان امپراتوری از دو جزء اصلی تشکیل شده‌اند:

الیگارش‌ها و سیاستمداران، و ارتش عنصری مهم اما تابع آن رهبری است. الیگارش‌ها با «قوانین آهنین» نظام سرمایه داری متأخر، به سرمایه‌گذاری و استثمار در کشورهای پیرامونی سوق داده می‌شوند. سیاستمداران، بودجه مالیات دهندگان، نیروی انسانی غیرنظامی و نظامی و (تا حد امکان) رضایت ایدئولوژیک مردمی را برای امپراتوری فراهم می‌کنند. این رهبران با هم، یک مجتمع نظامی-صنعتی ایجاد و تأمین مالی می‌کنند که دولت امپراتوری را قادر می‌سازد تا مخالفان خود را با نیروی خشونت آمیز سرکوب کند.

بدون شک، برخی از رهبران خشن‌تر یا دیوانه‌تر از دیگران هستند. با این وجود، صرف نظر از اینکه چه کسی رهبری می‌کند، ساختار امپراتوری سه نوع خشونت مشخص ایجاد می‌کند: سرکوب، شورش، جنگ‌های داخلی و منطقه‌ای و جنگ‌های جهانی.

اول، سلطه امپراتوری به طور طبیعی مقاومت را برمی‌انگیزد و شورشیان یا باید تطمیع شوند یا قتل عام شوند. دوم، از آنجایی که امپریالیسم تمایل دارد بومیان را در مخالفت با حکومت خارجی متحد کند، حاکمان امپراتوری به دنبال این هستند که با استفاده از استراتژی‌های «تفرقه بینداز و حکومت کن» که منجر به جنگ‌های داخلی و منطوقی می‌شود، گروه‌های محلی را علیه یکدیگر بشورانند.

سوم، بخصوص در دوران مدرن که اقتصاد سرمایه‌داری جهانی شده است، امپریالیسم رقابتی بین امپراتوری‌ها ایجاد می‌کند که باعث جنگ‌های جهانی می‌شود. حمله فعلی آمریکا و اسرائیل به ایران، هر سه نوع خشونت را نشان می‌دهد: شورش/سرکوب. هر چه که باشد. دلایل سیاسی یا شخصی که ترامپ ممکن است برای حمله به تهران در سال ۲۰۲۶ داشته باشد، ایران دهه‌هاست که در "لیست دشمنان" آمریکایی‌ها قرار دارد. این به دلیل جاه‌طلبی‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی، ایدئولوژی مذهبی یا خصومت بدخواهانه با ایالات متحده یا اسرائیل نیست.

نخبگان امپریالیستی، ایران را دشمن می‌دانند زیرا از سال ۱۹۷۸، زمانی که مردم ایران شاه منصوب آمریکا را سرنگون کردند، ایران منبع اصلی مقاومت در برابر طرح‌های آمریکا برای تسلط بر منطقه با استفاده از اسرائیل، عربستان سعودی و کشورهای خلیج فارس به عنوان نمایندگان بوده است. جنگ‌هایی مانند کارزار فعلی علیه ایران معمولاً به عنوان پاسخ‌های دفاعی به خشونت "تروریستی" به تصویر کشیده می‌شوند، اما آنها جنگ‌های تهاجمی انتخابی هستند: انتخابی که بارها توسط نخبگان برای محافظت و گسترش امپراتوری انجام شده است.

تفرقه بینداز و حکومت کن: این استراتژی کلاسیک امپریالیستی توسط بریتانیایی‌ها در فلسطین و عراق و توسط فرانسوی‌ها در لبنان و سوریه برای ایجاد تفرقه در مردم محلی استفاده شد. دولت‌های متوالی ایالات متحده از تاکتیک‌های مشابهی برای ترجیح اسرائیل بر فلسطین و کشورهای مسلمان و حمایت از رژیم‌های محافظه‌کار سنی در برابر شیعیانی که کمتر «همکاری» می‌کنند، استفاده کرده‌اند. در ایران، آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها همچنین گروه‌های غیرفارس مانند کردها، آذری‌ها و بلوچ‌ها را برای شورش علیه جمهوری اسلامی تشویق و مسلح کرده‌اند. در همین حال، پهپادهای ایرانی که اکنون در کشورهای خلیج فارس ویرانی به بار می‌آورند، پاسخی به

تأسیس حداقل ۱۵ پایگاه نظامی بزرگ ایالات متحده در بحرین، کویت، قطر، عربستان سعودی، امارات متحده عربی و عمان هستند. بار دیگر، «تفرقه بینداز و حکومت کن» مستقیماً به جنگ منطقه‌ای منجر می‌شود.

جنگ جهانی:

مانند عملیات نظامی اخیر ایالات متحده در کارائیب و ونزوئلا، رژیم ترامپ جنگ ایران را به عنوان یک «گشت و گذار» کوتاه مدت تصور می‌کرد که قدرت نظامی عظیم آمریکا و اسرائیل را با هزینه کم برای مهاجمان نشان می‌دهد. واضح است که این یک محاسبه اشتباه فاحش بود - اما حتی اگر ایالات متحده آمادگی بهتری داشت، درگیری‌های منطقی از این نوع تقریباً همیشه تهدید به جهانی شدن می‌کنند. آنها قدرت‌های بزرگ رقیب را به چالش می‌کشند و از خود بیگانه می‌کنند، نهادهای صلح آفرین را تضعیف می‌کنند و تشکیل بلوک‌های چندملیتی متخاصم را تحریک می‌کنند. این همان چیزی است که در جنگ‌های بالکان که پیش از جنگ جهانی اول رخ داد و در جنگ‌های منطقی دهه ۱۹۳۰ که منجر به جنگ جهانی دوم شد، اتفاق افتاد. بارها و بارها، حاکمان امپراتوری مانند ترامپ به این باور می‌رسند که آنها تجسم نظم و اربابان محیط جهانی هستند. بارها و بارها، با هزینه‌های هولناک انسانی، این باورها به عنوان توهم آشکار می‌شوند.

جنگ در ایران، اسرائیل و مغالطه «سگ را تکان بده»

به گمان من، آنچه تاکنون گفته شده است، روشن می‌کند که جنگ ایالات متحده و اسرائیل علیه ایران (که اکنون به لبنان گسترش یافته است) یک جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی کلاسیک است. با این حال، برخی از منتقدان و مخالفان جنگ، از جمله تحلیلگرانی که من آثارشان را تحسین می‌کنم، اصرار دارند که «این اسرائیل است، احمق!» این مفسران که دیدگاه‌هایشان از چپ میانه تا راست افراطی متغیر است، ادعا می‌کنند که به دلایلی که ارتباط چندانی با امپراتوری ندارد - خودخواهی آبی دونالد ترامپ، اغواگری فریبکارانه بنیامین نتانیاهو، نفوذ مالی لابی طرفدار اسرائیل، امید صهیونیست‌های مسیحی به ظهور دوباره - ایالات متحده فریب خورده یا تحت فشار قرار گرفته است تا در «جنگ اسرائیل» علیه ایران بجنگد. حتی ژاکوبین، که خود را یک مجله سوسیالیستی معرفی می‌کند، شواهد ادعایی این نظریه را بررسی می‌کند و به «نتیجه اجتناب‌ناپذیری می‌رسد که آمریکا در حال جنگ وحشتناک و به سرعت در حال تشدید است، نه با اسرائیل، بلکه به نمایندگی از آن.»

این نه تنها نادرست است؛ بلکه کندذهن نیز هست. این چیزی است که افرادی می‌گویند که درک واقعی از چیستی امپریالیسم و نحوه عملکرد آن ندارند. امپراتوری‌ها رعایای خود را دارند که برخی از آنها (از آنجا که تفرقه می‌اندازد و حکومت می‌کند) نیز مشتری هستند. گروه‌های مشتری قدیمی اغلب مورد علاقه نخبگان امپراتوری هستند و تا حدودی بر آنها نفوذ دارند. فهرستی از چنین گروه‌های مورد علاقه شامل تلاکسکالان‌ها در مکزیک تحت سلطه اسپانیا، توتسی‌ها در رواندا تحت سلطه بلژیک، مسیحیان مارونی در لبنان تحت سلطه فرانسه، برهن‌ها در هند تحت سلطه بریتانیا... و بسیاری دیگر می‌شود.

اسرائیل از سال ۱۹۴۸، زمانی که هری ترومن اولین رهبر یک قدرت بزرگ شد که دولت جدید را به رسمیت شناخت، یک گروه مشتری مورد علاقه ایالات متحده بوده است. به ویژه مشتریان مورد علاقه ممکن است هر از گاهی در درگیر کردن نخبگان در اختلافات محلی خود موفق شوند. اما این تصور که آنها دم سگ را تکان می‌دهند - اینکه حاکمان امپراتوری به قیمت منافع امپراتوری خود از طرف آنها در جنگ‌های بزرگ شرکت خواهند کرد - پوچ است. بدتر از آن، چنین اغراقی در مورد قدرت اتباع امپراتوری، به معنای دست‌کم گرفتن جدی قدرت نخبگان است. چه نوع مدرکی برای نظریه «تکان دادن سگ» وجود دارد؟ منبع اصلی آن ادعای مارکو روبریو، وزیر امور خارجه، است که نتانیاهو تهدید کرده است که خودش جنگ علیه ایران را آغاز خواهد کرد و دارایی‌های ایالات متحده در منطقه را در معرض تلافی قرار خواهد داد، به طوری که دونالد ترامپ چاره‌ای جز پیوستن به آن نداشته است. اما حتی اگر نتانیاهو چنین تهدیدی می‌کرد، البته ترامپ جایگزین‌هایی داشت! او می‌توانست اسرائیل را در باد معلق بگذارد یا کمک‌های نظامی خود را قطع کند و مردم آمریکا، که اکثر آنها مخالف جنگ بودند، آن را تحسین می‌کردند. اگر نتانیاهو اصلاً چنین کلماتی را بر زبان آورده باشد، بدون شک منظور یک مناظره‌کننده را بیان می‌کرد، چرا که می‌دانست ترامپ از ماجراجویی ونزوئلا و بمباران قبلی تأسیسات هسته‌ای ایران بسیار خوشحال است و از «رژیم تروریستی» ایران متنفر و بیزار است، معتقد است که می‌تواند در یک جنگ هوایی کوتاه پیروز شود و برنامه‌های خود را برای سازماندهی مجدد خاورمیانه به عنوان یک قلمرو آمریکایی دارد.

اینکه رئیس جمهور ایالات متحده از ترس انتقام ایران تسلیم تهدید اسرائیل شده باشد، به هیچ وجه قابل باور نیست. نظریه پردازان دمدمی مزاج، همانطور که قبلاً ذکر شد، از محافظه کاران افراطی طرفدار «اول آمریکا» که چندین نفر از آنها علاقه شدیدی به توطئه‌های توطئه‌آمیز ادعایی یهودیان دارند، تا چپ‌گرایان خودخوانده با عادت نگران‌کننده‌ای مبنی بر اینکه گروه‌هایی که با آنها مخالفند، در خدمت برخی قدرت‌های خارجی هستند و به اندازه کافی نگران «منافع ملی آمریکا» نیستند، متغیرند.

آدم تعجب می کند که آیا این «مترقی‌ها» تا به حال چیزی در مورد انترناسیونالیسم انقلابی شنیده‌اند یا مقاله‌ای از لنین با عنوان «امپریالیسم: آخرین مرحله سرمایه داری» خوانده‌اند. اگر خوانده بودند، مجبور می‌شدند این احتمال را در نظر بگیرند که صرف نظر از «منافع ملی» واقعی آمریکا، این کشور در حال حاضر توسط یک الیگارش‌ی سرمایه‌داری اداره می‌شود که موجودیت آن به حفظ و گسترش یک امپراتوری جهانی بستگی دارد و میلیارد‌ها دلار از تولید سلاح‌های پیشرفته‌ای که برای نابودی زیرساخت‌های تنها کشور بزرگ خاورمیانه که آشکارا با طرح‌های امپریالیستی «اتحاد ابراهیمی» و «هینت صلح» آنها مخالف است، استفاده می‌شود، به دست می‌آورند.

اگر حاکمان ایالات متحده بتوانند علیه دشمنی که به منابع اطلاعاتی اسرائیل متکی است، بجنگند، اسرائیلی‌ها، اما نه آمریکایی‌ها، را در معرض حملات موشکی مافوق صوت قرار دهند و سربازان اسرائیلی، اما تعداد بسیار کمی از سربازان آمریکایی را در میدان نبرد قرار دهند، در واقع بازی امپریالیستی کلاسیک را به سبک امپریالیستی کلاسیک انجام داده‌اند.

نه، دم سگ را تکان نمی‌دهد. نظریه‌پردازان سگ‌تکانی بهتر است این گفته را که اغلب به سوسیالیست اتریشی، آگوست بیل، نسبت داده می‌شود، در نظر بگیرند: «یهودستیزی، سوسیالیسم احمق‌هاست.» صرفاً به این دلیل که صهیونیست‌ها با معادل قرار دادن یهودستیزی با اسرائیل‌ستیزی، آن را به غلط تعریف و به سلاح تبدیل کرده‌اند، به این معنی نیست که دیگر وجود ندارد، و این ایده که یک دولت یهودی قدرتمند و لابی یهودی سیاست‌های جنگ و صلح را به قدرتمندترین امپراتوری جهان دیکته می‌کنند، درست از پروتکل‌های بزرگان صهیون گرفته شده است. الیگارش‌ی‌های یهودی، تولیدکنندگان سلاح یهودی و سیاستمداران یهودی فاسد و معتاد به قدرت وجود دارند؛ ای کاش وجود نداشتند. اما آنها بر الیگارش‌ی سرمایه‌داری یا دولت و امپراتوری آمریکا که دستورات آنها را اجرا می‌کند، تسلط یا دستکاری ندارند.

اگر می‌خواهیم از شر آن امپراتوری خلاص شویم، باید آن دولت را اصلاح کنیم. و اگر می‌خواهیم آن دولت را اصلاح کنیم، باید آن الیگارش‌ی را از بین ببریم - یا حداقل آن را تحت کنترل مردمی قرار دهیم.

اینها ضروریاتی هستند که افرادی که دوست ندارند در مورد امپراتوری فکر کنند، می‌توانند به راحتی نادیده بگیرند. سرزنش شکست‌های سیستم به گردن یک توطئه پنهان گروه اقلیت بسیار ساده‌تر و کم‌درستر از این است که بپذیریم اربابان این سیستم، به اندازه یک پای سیب آمریکایی، تسلط خود را آشکارا اعمال می‌کنند. حتی قبل از ظهور ترامپ، الیگارش‌ی‌ها دیگر خود را در عمارت‌های محصور پنهان نمی‌کردند و قدرت منافع خود را پنهان نمی‌کردند. اربابان امپراتوری ما آشکارا به میلیارد‌ها دلار خود می‌بالند، آشکارا در شرکت‌های نابودکننده سیاره و منکر بشریت سرمایه‌گذاری می‌کنند، آشکارا رشوه‌های سیاسی هنگفتی را که ما «هزینه‌های مبارزات انتخاباتی» می‌نامیم، می‌پردازند و آشکارا خدمات مسلح و تسلیحات مورد نیاز برای حفظ یک امپراتوری جنگ طلب و جهان‌گستر را تأمین مالی می‌کنند. فکر می‌کنم اگر این کار را آشکارا انجام دهید، توطئه نیست. فقط یک طبقه اجتماعی است که هر کاری را که برای ماندن در صدر لازم است انجام می‌دهد.

دوستان، ایران فقط جنگ اسرائیل نیست. حتی جنگ آمریکا هم نیست. این جنگ امپراتوری است.

شما در کدام طرف هستید؟

اگر امپراتوری، علیرغم ادعاهای صلح‌آمیزش، اساساً ماشینی برای خشونت است، چگونه می‌توان آن را سرنگون یا تغییر داد؟ اسلوی ژریچک، فیلسوف اسلوفونیایی، چند سال پیش با توصیه به افرادی که علاقه‌مند به تغییر هستند مبنی بر اینکه «فکر کنید، عمل نکنید» خود را مشهور (یا بدنام) کرد. این توصیه که به «اول فکر کنید، سپس عمل کنید» اصلاح شده است، هنگام فهمیدن چگونگی مخالفت با امپریالیسم مدرن منطقی به نظر می‌رسد. شاید به این دلیل که بسیاری از مفسران آمریکایی هنوز تمایل دارند انکار کنند که ملت آنها نیز یک امپراتوری است، ما در مورد نحوه عملکرد امپراتوری‌ها، نحوه گسترش یا زوال آنها و - به ویژه - نحوه پایان آنها، سوالات بیشتری نسبت به پاسخ‌ها داریم. در کتابی با عنوان «سقوط امپراتوری ایالات متحده - و سپس چه؟» (۲۰۰۹)، یوهان گالتونگ، نظریه‌پرداز صلح ناروی، سعی کرد به چندین مورد از این سوالات پاسخ دهد. قبل از پایان جنگ سرد، گالتونگ یکی از معدود تحلیلگرانی بود که پیش‌بینی کرد امپراتوری شوروی به دلیل تناقضات داخلی‌اش فروپاشی خواهد کرد. در اوایل دهه ۲۰۰۰، او پیش‌بینی مشابهی برای ایالات متحده انجام داد و به چهار تناقض اشاره کرد که تمایل به تقویت و تشدید یکدیگر دارند: یک سیستم نظامی به طور فزاینده‌ای گسترده و پرهزینه که تمایل دارد از پایه اقتصادی خود پیشی بگیرد؛ یک سیستم اقتصادی بیش از حد وابسته به استثمار و از دست دادن مزیت خلاقانه خود؛ یک سیستم سیاسی به طور فزاینده اقتدارگرا، غیرمشارکتی و قطبی‌شده؛ و یک شوونیسم فرهنگی کوتاه بینا که اتحادها را تضعیف می‌کند و بیشتر جهان را بیگانه می‌سازد.

گالتونگ فکر می‌کرد نتیجه این است که امپراتوری ایالات متحده تقریباً از کار افتاده است و به زودی از وزن خود فروخواهد پاشید. اما او همچنین تشخیص داد که امپراتوری‌های در بحران اغلب جنبش‌های نامیدکننده‌ای از واکنش

راست‌گرایانه ایجاد می‌کنند که بسیار متفاوت از رویکرد لیبرال و "فرود نرم" اتخاذ شده توسط میخائیل گورباچف روسیه است. علاوه بر این، این نظریه‌پرداز ناروی در پیش‌بینی پایان نسبتاً سریع و زود هنگام هژمونی جهانی آمریکا، برخی از سوالات مورد علاقه مخالفان امپراتوری را بی‌پاسخ گذاشت. برای مثال:

رفاه نسبی مردم در مناطق ثروتمند مانند آمریکای شمالی و اروپا تا چه حد به کنترل الیگارش‌ی بر بازارها و استخراج سودهای کلان از مناطق تحت سلطه بستگی دارد؟ چگونه می‌توانیم به شهروندان خود اطمینان دهیم که حذف امپراتوری ما را ثروتمند تر می‌کند، نه فقیرتر؟

آیا می‌توان یک سیستم سرمایه‌داری رو به زوال را، آنطور که بسیاری از مترقی‌ها و برخی محافظه‌کاران فکر می‌کنند، بازسازی کرد؟ اگر چنین است، چه اصلاحات ساختاری برای از بین بردن خشونت امپریالیستی مورد نیاز خواهد بود؟ چه اصلاحاتی قدرت کارگران را برای کنترل سیستم و هدایت تولید به سمت کاربردهای صلح‌آمیز و انسانی افزایش می‌دهد؟

چه نوع اقدامات غیرخشونت‌آمیزی می‌تواند مخالفت مردمی با نظامی‌گری طبقاتی، ملی‌گرایی قومی و غیرانسانی کردن دشمنان ادعایی را نشان دهد و به ثمر برساند؟ چگونه می‌توانیم به سمت نابودی امپراتوری و ایجاد اشکال جدید همکاری فراملی حرکت کنیم؟

خوشبختانه، صحبت در مورد چنین مسائلی دیگر تابو نیست - حداقل، نه به اندازه گذشته تابو. اگر قرار باشد به نظرسنجی‌ها اعتماد شود، جنگ ایالات متحده و اسرائیل در ایران نامحبوب‌ترین مداخله نظامی در تاریخ جنگ‌های امپریالیستی آمریکا است، با نرخ عدم رضایت بیش از ۶۰ فیصد از افراد مورد بررسی. در این فضا، کلمه امپراتوری - کلمه E - توسط جمهوری‌خواهان آزادی‌خواه و همچنین دموکرات‌های مترقی شنیده می‌شود، و حتی دموکرات‌های میانه‌رو نیز تمایل دارند که امتیازات سابقاً مقدس «ریاست جمهوری امپراتوری» و تشکیلات نظامی را زیر سوال ببرند.

با این حال، مشکل، تردید عمیقی در مورد حمله به تشکیلات سرمایه‌داری و دولتی است که آن را کنترل می‌کند - تردیدی که به نظر می‌رسد ناشی از ترس از به خطر افتادن هویت، جایگاه اجتماعی، رفاه و نقش رهبری جهانی مرتبط با تصاویر «آمریکای کبیر» است. در ایالات متحده، این نه تنها در مورد هواداران ترامپ، بلکه در مورد مخالفان خودخوانده ترامپ مانند استیون ارلانگر، خبرنگار ارشد نیویورک تایمز، نیز صادق است که در مقاله اخیر صفحه اول خود می‌گوید: «ایالات متحده به عنوان یک ابرقدرت با مسئولیت‌های جهانی، عمیقاً به تأمین انرژی و امنیت متحدان خلیج فارس خود اهمیت می‌دهد» (NYT، 26/3/22). به انتخاب کلمات توجه کنید:

«ابرقدرت»، نه امپراتوری؛ «مسئولیت‌های جهانی»، نه جاه‌طلبی‌ها و منافع جهانی؛ «متحدان خلیج فارس»، نه اقمار یا اتباع خلیج فارس.

با چنین دوستی‌ها، همانطور که می‌گویید، نیازی به دشمن نیست. در مخالفت با جنگ در ایران، هدف ما در این برهه باید مخالفت با امپراتوری نیز باشد - یعنی افزایش آگاهی امپراتوری هموطنان ما و همچنین تشویق آنها به مخالفت با سیاست‌های ظالمانه و بی‌فکرانه ترامپ. برای حرکت در این مسیر، دو پیشنهاد عملی قابل بررسی است:

الیگارش‌ها و همچنین سیاستمداران را هدف قرار دهید. ما باید از تمرکز بیش از حد بر دیوانگی ترامپ، حیل‌گری نتانیاهو، تعصب هگرتز و سایر توضیحات واقعی اما دردناک و جزئی برای این جنگ فاجعه‌بار دست برداریم. هدف باید کمک به آموزش دیگران در مورد قوی‌ترین علت آن باشد: نیاز نخبگان سرمایه‌داری به سلطه جهانی. کاخ سفید و پایتخت‌های ایالتی تنها مکان‌های مؤثر برای تظاهرات ضد جنگ نیستند. الیگارش‌ها می‌توانند در مقرها و محل‌های کسب و کار (و تفریح) خود با معترضان رویرو شوند که می‌توانند توضیح دهند چرا آنها جناینکار جنگی و همچنین سودجویان بی‌اصول هستند. مخالفان امپراتوری همچنین می‌توانند تحریم‌های گزینشی محصولات آنها را سازماندهی کنند، از جمله محصولات تولید شده توسط الیگارش‌های تکنو-الیگارش‌ی فرومایه‌ای مانند سم آلتن (Open AI)، پیتر تیل و الکس کارپ (Palantir) که از این کشتار سودهای بی‌سابقه‌ای به جیب می‌زنند. ما می‌توانیم و باید از اعضای کنگره که خود را دموکرات معرفی می‌کنند، بخواهیم که از پذیرش کمک‌های مالی انتخاباتی آنها دست بردارند و شروع به بررسی ارتباطات بین میلیاردرها، مجتمع نظامی-صنعتی و جنگ‌های بی‌پایان ما کنند.

از ایران و دیگر مخالفان امپراتوری حمایت انتقادی کنید.

سوال قدیمی، همان آهنگ قدیمی اتحادیه کارگری است که می‌گوید: «شما در کدام طرف هستید؟» درگیری‌هایی وجود دارد که در آنها کسی نمی‌خواهد یا نیازی به جانبداری ندارد - اما مبارزاتی مانند جنگ در ایران نیازمند تعهد حزبی است. برای حمایت قوی از یک رژیم در برابر امپراتوری که جنگی غیراخلاقی، غیرضروری و غیرانسانی را به راه انداخته است - جنگی از سلسله حملات تهاجمی که توسط میل نخبگان امپراتوری برای برتری جهانی دیکته می‌شود - لازم نیست حتماً آن رژیم را تأیید کنید.

به نظر می‌رسد بسیاری از آمریکایی‌ها از مفهوم حمایت انتقادی بی‌اطلاع هستند: این مفهوم که می‌توان عمیقاً از یک طرف درگیر در جنگ انتقاد کرد و در عین حال برای محافظت از آن در برابر غارتگری‌های دشمنی قدرتمندتر و خطرناک‌تر تلاش کرد. اما این دقیقاً همان کاری است که دولت و مردم ایالات متحده در جنگ جهانی دوم انجام دادند، زمانی که از اتحاد جماهیر شوروی در برابر آلمان نازی حمایت کردند (می‌توان اضافه کرد که تصمیم خوبی بود، زیرا اتحاد جماهیر شوروی با هزینه بیش از 20 میلیون نفر از شهروندان خود در اروپا پیروز شد). ابتدا، ستمگر جهانی را شکست دهید؛ سپس، ستمگران محلی را شکست دهید.

پرسیدن «طرف کدام طرف هستید؟» این مزیت اضافی را دارد که به مردم کمک می‌کند تا از میهن‌پرستی کاذب - در واقع، نوعی پرستش دولت - که سلاحی کلیدی در زرادخانه ایدئولوژیک امپراتوری است، دست بردارند. فرمان «حمایت از سربازان»، در صورت اطاعت، این اصل را که هر کاری که ملت انجام دهد درست است، به تصویر می‌کشد. این فرمان، ملت را به عنوان یک جامعه خانواده‌مانند که حق وفاداری فداکارانه دارد، می‌سازد و در عین حال، امپراتوری را از آگاهی عمومی محو می‌کند. البته، وقتی امپراتوری ناپدید می‌شود، الیگارشی نیز از بین می‌رود و ما به صحبت در مورد جنگ و صلح به عنوان موضوعاتی صرفاً وابسته به خرد یا حماقت، «قدرت» یا «ضعف» رهبران سیاسی بازمی‌گردیم.

جنگ فعلی برای امپریالیست‌های آمریکایی و اسرائیلی از بد به بد تر می‌رود. خوب است! بیایید به مخالفت با آن ادامه دهیم و به پایان زود هنگام آن امیدوار باشیم. اما امپراتوری را از مخصه رها نکنیم. تنها راه پایان دادن به این جنگ‌های بی‌پایان، جایگزینی روابط بین‌المللی مبتنی بر سلطه نخبگان و غیرانسانی‌سازی توده‌ها با پیوندهای مبتنی بر برابری و محبت است. امپراتوری را نابود کنید! این ممکن است برای برخی مانند «آرزوی محال» به نظر برسد، اما کلید بقا و پیشرفت ما به عنوان یک گونه است.